

سرزمین‌های ازهم‌گسیخته: جنگ عراق ۲۰۱۱ - ۲۰۰۳ (۲)

اسکات اندرسون

روایتی که در ادامه می‌خوانید تابستان گذشته در **نیویورک تایمز** منتشر شده است. این گزارش حاصل ۱۸ ماه کار تحقیقی است، و ماجرای فاجعه‌ای را بازگو می‌کند که «دنیای عرب»، این دنیای ازهم‌گسیخته، از زمان حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ متحمل شده است، حمله‌ای که به ظهور داعش یا «دولت اسلامی» و بحران جهان‌گیر پناهجویان ختم شد. دامنه‌ی جغرافیایی این فاجعه بسیار گسترده است و علل آن پرشمار، اما پیامدهای آن - جنگ و آشوب در سراسر منطقه - برای همه‌ی ما آشنا است. نویسنده‌ی این روایت، اسکات اندرسون، و عکاس آن، پائولو پلگرین، سال‌های زیادی است که اخبار و تحولات خاورمیانه را پوشش می‌دهند. گزارش آن‌ها روایتی تکان‌دهنده از نحوه‌ی شکل‌گیری و بروز این فاجعه از دیدش شخصیت در مصر، لیبی، سوریه، عراق، و کردستان عراق است. «آسو» در هفته‌های آینده این روایت را، در چندین قسمت، منتشر می‌کند. متن کامل این روایت در ادامه به شکل کتاب الکترونیکی منتشر می‌شود و به رایگان در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

سرزمین‌های ازهم‌گسیخته: پیش‌گفتار

سرزمین‌های ازهم‌گسیخته: خاستگاه‌ها (۱)

سرزمین‌های ازهم‌گسیخته: خاستگاه‌ها (۲)

سرزمین‌های ازهم‌گسیخته: خاستگاه‌ها (۳)

سرزمین‌های ازهم‌گسیخته: جنگ عراق ۲۰۱۱ - ۲۰۰۳ (۱)

۷. خلود زیدی، عراق

خلود به کمک فرن هولند وارد دنیای جدیدی شده بود، غافل از آن که تخم‌های فاجعه‌ی مداخله‌ی آمریکا پیشاپیش کاشته شده‌اند. در برنامه‌های جنگ عراق، پنتاگون نقشه‌ی جامعی از جزئیات تأسیسات استراتژیک و وزارت‌خانه‌های دولتی که باید به تصرف درآمده و محافظت شوند تهیه کرده بود. اما به نظر می‌رسید ارتش آمریکا درباره‌ی زرادخانه و انبارهای مهماتی که صدام حسین در سراسر کشور ساخته بود برنامه‌ی مشخصی نداشت. در

شهرها و شهرستان‌ها، این انبارها یکی پس از دیگری به غارت می‌رفت، و گاهی این اتفاق جلوی چشمان سربازان ائتلاف می‌افتاد که علاقه‌ای به مداخله کردن نداشتند.

نیروهای اشغال‌گر خیلی زود با این برخورد اشتباه کنار آمدند. یکی از اولین اقدامات پل برمر، رئیس «دولت موقت ائتلاف»، منحل کردن ارتش عراق بود، برخوردی که اکنون عموماً اقدامی فاجعه‌بار شمرده می‌شود. به همین سادگی، صدها هزار نفر - افرادی که آموزش نظامی دیده بودند و به اسلحه دسترس داشتند - در تابستان ۲۰۰۳ از کار برکنار شدند.

شاید این حکم بلافاصله به اجرا گذاشته نشده باشد، با این حال چنین حکمی زیان‌بارترین اثرات را گذاشت. مطابق فرمان «دولت موقت ائتلاف»، بند ۱، اعضای ارشد حزب بعث باید فوراً از مناصب دولتی برکنار می‌شدند و امکان تصدی هر مقام دولتی برای تمام عمر از آنان سلب می‌شد. به علاوه، تمام کارمندان رده بالا در تمام نهادهای دولتی باید در خصوص وابستگی به نیروهای بعثی مورد بازپرسی قرار می‌گرفتند. چنان‌که منتقدان خاطرنشان کرده‌اند، ده‌ها هزار نفر از کارمندان غیرسیاسی عراقی - جمعیتی که علی‌زیدی، پدر رادیولوژیست خلود، هم در شمار آنان بود - در دهه‌ی ۱۹۹۰ و در نتیجه‌ی برنامه‌ی صدام حسین برای «افزایش اعضا» وادار به عضویت در حزب بعث شده بودند: حال، این معلمان، پزشکان، و مهندسان در خطر محروم شدن از حقوق خود بودند.

اثرات بند ۱ از برکنار کردن بعثی‌ها بسیار فراتر رفت. در عراق، همانند اکثر نقاط خاورمیانه، ادارات دولتی بر اساس یک سیستم پشتیبانی مبسوط عمل می‌کردند که در آن هر کارمندی، از کارکنان ارشد تا آبدارچی‌ای که خستگی را از تن مراجعان در می‌آورد، شغل‌شان را مدیون رئیس اداره‌اند؛ و می‌توان حدس زد که آن رئیس - که در دوران حکومت صدام حسین تقریباً همیشه از اعضای حزب بعث بوده - معمولاً شغل‌ها را بین خویشاوندان یا هم‌طایفه‌ای‌ها و هم‌قبیله‌ای‌های خودش تقسیم می‌کرده: برکناری ۸۵ هزار بعثی عملاً به معنای اخراج عده‌ی بی‌شماری از افراد و فقر فوری کل خاندان‌ها و طوایف و قبایل بود.

زیر وزن چنین اشتباهات سهمگینی، شگفت‌آور است که چه‌طور نقشه‌ی اشغال عراق زودتر از این‌ها نقش بر آب نشد. نشانه‌ای از اتفاقات آتی در اوت ۲۰۰۳ خودنمایی کرد؛ زمانی که مقر سازمان ملل در بغداد با یک کامیون بمب‌گذاری ویران شد و ۲۲ نفر کشته به جا گذاشت، از جمله نماینده‌ی ویژه سازمان ملل در عراق، سرخیو ویرا دِ ملو. به دنبال این حمله، حملات فزاینده به نیروهای ائتلاف استمرار یافت. در آغاز سال ۲۰۰۴، مقامات «دولت موقت ائتلاف» با خصومت روبه‌رشد مردم با برنامه‌های‌شان مواجه شده بودند، تا آن‌جا که حتی فرن هولند هم نگران شده بود. هولند در ایمیلی خطاب به دوست‌اش در اواخر ژانویه نوشته بود: «در فرصت کوتاهی که داریم، هر کاری که از دست‌مان بر می‌آید می‌کنیم. مسابقه‌ی وحشتناکی است. برای‌مان آرزوی موفقیت کن. برای عراقی‌ها آرزوی موفقیت کن.»

در ۸ مارس ۲۰۰۴، قانون اساسی جدید عراق به تصویب رسید. بندی که تخصیص ۲۵ درصد از کرسی‌های پارلمان آینده به زنان را در دستور کار قرار می‌داد عمدتاً با اعمال نفوذ پشت صحنه‌ی فرن هولند به تصویب رسیده بود.

بعد از ظهر همان روز، خودروی دووی حامل سه تن از کارکنان غیرنظامی «دولت موقت ائتلاف» در بزرگراهی بیرون از بغداد حرکت می‌کرد که یک کامیون نیروهای پلیس عراق خودش را به آن کوبید. بعد رگباری به راه افتاد، و خودروی دولتی کنترل‌اش را در بزرگراه از دست داد و در نهایت واژگون شد؛ آن وقت سرنشینان کامیون پلیس بیرون آمدند و با شلیک گلوله به زندگی قربانیان خود پایان دادند. هر سه سرنشین خودروی دوو در این تیرباران کشته شدند؛ این‌ها اولین غیرنظامیان وابسته به «دولت موقت ائتلاف» بودند که در عراق به قتل می‌رسیدند. از جمله‌ی این قربانیان، راننده‌ی خودرو و نیز هدف احتمالی این حمله، یعنی فرن هولند، بودند.

پس از قتل هولند، احساس بیم و هراس، هزاران کارمند «دولت موقت ائتلاف» را در سرتاسر عراق فراگرفت. خلود زیدی می‌گوید: «همه در شوک بودیم، با این حال به نظرم منتظر بودیم بفهمیم که هدف از این حمله چه بوده، منظورشان مشخصاً کشتن فرن بوده یا این که هدف وسیع‌تری را دنبال می‌کنند.»

جواب این سؤال به زودی داده شد. همزمان با افزایش شورش‌های سنی‌ها در مرکز عراق، در ماه‌های آغازین سال ۲۰۰۴، مقتدا صدر، روحانی افراطی شیعه در بغداد، خواستار خروج تمام نیروهای ائتلاف از کشور شده بود. در اوایل آوریل، صدر نیروی شبه‌نظامی خود موسوم به «جیش المهدی» را سازمان‌دهی کرد و به حملات کاملاً هماهنگی علیه پایگاه‌های نظامی و ساختمان‌های متعلق به «دولت موقت ائتلاف» دست زد، تا نیروهای ائتلاف را وادار به عقب‌نشینی و ترک کشور کند. ۵ آوریل نوبت به کوت رسید: ۲۰۰ شبه‌نظامی وابسته به جیش المهدی مقر «دولت موقت ائتلاف» در این شهر را مورد حمله قرار دادند.

خلود ساعت‌ها در «دفتر رسانه‌ها» گیر افتاده بود، در حالی که نیروهای ائتلافی موظف به حفظ امنیت آن مقر، مشغول تبادل آتش با مهاجمان بودند. در نهایت، یکی از مدیران مجموعه به خلود گفت: «اگر نمی‌ترسی، همین الان باید از این جا بروی.»

خلود، همراه دو کارمند محلی، توانست راه خود را به بیرون از ساختمان پیدا کند، و از کوچه‌های پشتی بگریزد. ساختمان ائتلاف در نتیجه‌ی این حملات تخلیه شد، و با این حال خلود همچنان در خفا به سر می‌برد: شبه‌نظامیان جیش المهدی کنترل کوت را به دست گرفته بودند و به دنبال باقی‌مانده‌ی کارمندان «دولت موقت ائتلاف» می‌گشتند. خلود به قدری ترسیده بود که حتی وقتی نیروهای آمریکایی شهر را بازپس گرفتند، تا دو هفته از خانه‌ی پدری‌اش خارج نشد.

شورش جیش المهدی جریان وقایع در عراق را اساساً دگرگون کرد. هم شبه‌نظامیان سنی و هم شبه‌نظامیان شیعه حملات خود را علیه نیروهای ائتلاف افزایش دادند، و آن وقت بود که جنگ عراق واقعاً آغاز شد. با این حال، «دولت موقت ائتلاف» برنامه‌ی خود برای واگذاری کنترل عراق به یک دولت مرکزی جدید را به اجرا گذاشت. در

ماه مه، آخرین غیرنظامیان خارجی کوت از منطقه‌ی کوت خارج شدند و، ظرف دو ماه، کل زیرساخت‌های «دولت موقت ائتلاف» در منطقه تحت اختیار دولت جدید در بغداد قرار گرفت.

تا مدتی، به نظر می‌رسید که آرامش به زادگاه خلود بازگشته است، تا حدی که خلود مصمم به ازسرگیری برنامه‌های حقوق زنان شد، برنامه‌هایی که مربی مقتول‌اش راه‌اندازی کرده بود. در پاییز همان سال، سازمان مردم‌نهاد کوچکی به اسم «بتول» به راه انداخت. سازمان اهداف میانه‌روانه‌ای داشت. خلود می‌گوید: «کوت یک اقلیت کوچک مسیحی دارد. ایده‌ی من این بود که زنان مسیحی و مسلمان را به همکاری در برنامه‌هایی تشویق کنیم که برای هر دو گروه مهم است. هدف اصلی این بود که به زنان آموزش بدهیم که چه‌طور از حقوق خودشان دفاع کنند، به آن‌ها نشان بدهیم که لازم نیست همیشه از اوامر مردان اطاعت کنند.»

اما با گسترش فرقه‌گرایی در حال تعمیق در سرتاسر عراق، شبه‌نظامیان شیعه و سنی به یکسان و به شکل فزاینده‌ای جامعه‌ی مسیحی را به عنوان اقلیت کفار مد نظر می‌گرفتند. در نتیجه، مسیحیان وحشت‌زده دسته دسته میهن خود را رها کرده و از کشور خارج شدند؛ خروجی که بیش از دو سوم از جمعیت مسیحیان عراق را در بر گرفت. به علاوه، تنها منبع ممکن برای حمایت مالی از سازمان «بتول» اشغال‌گران خارجی بودند، و همین بهانه به دست شبه‌نظامیان می‌داد تا آن را سنگری در خدمت دشمن بدانند. تقریباً بلافاصله بعد از راه‌اندازی سازمان، ارسال تهدیدات از سوی منابع ناشناس برای خلود آغاز شد، چون «مسائل مد نظر آمریکایی‌ها» را پی‌گیری می‌کرد؛ تهدیدها به جایی رسید که یک روزنامه‌ی محلی با اسم بردن از او فعالیت‌های‌اش را محکوم کرد.

خاطرات آن روزها خلود را، که حالا ۳۶ سال دارد، غمگین می‌کند و به فکر فرو می‌برد. «الان که به آن دوره فکر می‌کنم، می‌فهمم چه قدر ساده‌دل بودم که وخامت اوضاع را آن‌طور که باید نمی‌دیدم. فکر می‌کردم من فقط روی مسائلی کار می‌کنم که می‌توانند به بهبود وضع زندگی زنان کمک کنند؛ چه‌طور ممکن است تهدیدی به حساب بیایم؟»

در اکتبر سال ۲۰۰۴، دفتر سازمان «بتول» در کوت بسته شد. خلود کوتاه نیامد، دفتر دیگری اجاره کرد، و آن هم به غارت رفت. در ژانویه‌ی همان سال، در حالی که در یک کارگاه آموزشی حقوق بشر در امان، پایتخت اردن در همسایگی عراق، شرکت کرده بود، خطاری دریافت کرد: اگر کارش را در کوت از سر بگیرد، کشته خواهد شد. خلود سه ماه در اردن ماند، و در آوریل ۲۰۰۵ - یک سال بعد از مرگ فرن هولند، و در حالی که نبردها در عراق به سرعت به سمت بدل شدن به یک جنگ فرقه‌ای پیش می‌رفت - نهایتاً به زادگاه خود بازگشت.

خلود حالا درک می‌کند که چه تصمیم بی‌پروایی در آن زمان گرفته بوده؛ می‌گوید: «خیلی برای‌ام سخت بود که از رؤیایی که برای عراق داشتم دست بکشم.» یاد هولند می‌افتد که گفته بود: «فقط آدم‌های جسور و بی‌پروا می‌توانند

اوضاع را تغییر بدهند، گاهی باید مدام پافشاری کنی. خب! من نمی‌خواستم کشته شوم، فرن کشته شد، اما فکر می‌کنم به این دل بسته بودم که اگر به تلاش‌مان ادامه بدهیم، احتمال دارد اوضاع بهبود پیدا کند.»

مدت کوتاهی پس از بازگشت به کوت، خلود به پاسگاه پلیس محلی رفت تا از غارت دفترش شکایت کند، اما مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت. ناگوارترین برخورد برای او وقتی بود که به دیدار یکی از همکاران قدیمی‌اش در سازمان «بتول» رفت. همکارش پرسیده بود: «چرا برگشتی؟ این‌جا همه می‌دانند که تو برای سفارت آمریکا کار می‌کنی.» اتهام همکار خلود با احضاریه‌ای از مقر شبه‌نظامیان محلی همراه شد. «آن وقت بود که بالأخره فهمیدم دیگر جایی برای من در عراق نیست، و اگر دوباره فعالیت کنم قطعاً مرا خواهند کشت.»

برگردان: نیما پناهنده